جلسه 102

**چهار‌شنبه - 27/01/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

راجع به بحث جبر و اختیار عرض کردیم که یک بحث کلامی وجود دارد که فاعل فعل ارادی انسان کیست؟

اشاعره گفته بودند که فاعل آن خداوند متعال است و انسان مجبور هست نسبت به افعالی که آن‌جام می‌‌دهد. نظر دوم نظر معتزله بود که می‌‌گفتند: فاعل فعل ارادی خود انسان است و خداوند تفویض کرده است کارها را به خود انسان. نظر سوم نظر شیعه بود که می‌‌گفتند: هر چند فاعل فعل ارادی انسان است و فعل مستند به او است و لکن چون در هر آن، وجود انسان مختار بودن انسان توانایی انسان بر آن‌جام فعل نیاز به افاضه از جانب حق تعالی دارد، چون ممکن الوجود در بقاء هم نیاز به علت دارد و لذا صحیح است که ما برای خداوند متعال هم نقش قائل بشویم در تحقق آن فعل. نه این‌که فاعل آن فعل مشترک هست هم خدا است هم انسان، نخیر، فاعل فعل انسان است و او مسئول است در برابر آن فعل و لکن چون قدرت او و اختیار او در زمان صدور فعل باید از جانب خداوند افاضه بشود پس برای خداوند متعال هم نقشی هست در تحقق آن فعل. محتمل است معنای لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین که در روایات ما آمده، همین باشد.

البته از برخی از روایات استفاده می‌‌شود که مراد از نفی تفویض این هست که خداوند انسان را در عالم تکلیف مهمل قرار نداده است. نه انسان مجبور است در افعالی که آن‌جام می‌‌دهد و نه این‌که نسبت به افعالی که آن‌جام می‌‌دهد اهمال در موردش هست و تکلیفی ندارد، نخیر، او مکلف است. البته این مورد نزاع بین مسلمین نبوده، معتزله هم به این مطلب قائل بودند.

این روایتی که ظاهرش این است که نفی تفویض به معنای نفی اهمال است از حیث تکالیف، روایتی است که در کافی مطرح می‌‌کند در جلد 1 صفحه 159 علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمن عن عدة. که مرسله یونس است و لکن چون از جماعتی نقل می‌‌کند این ارسال قدحی در سند وارد نمی‌کند. عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال له رجل جعلت فداک اجبر الله العباد علی المعاصی؟ فقال علیه السلام الله اعدل من ان یجبرهم علی المعاصی ثم یعذبهم علیها فقال له جعلت فداک ففوض الله الی العباد؟ فقال علیه السلام لو فوض الیهم لم یحصرهم بالامر و النهی فقال له جعلت فداک فبینهما منزلة؟ قال علیه السلام نعم اوسع ما بین السماء و الارض. در این روایت نفی تفویض به معنای نفی اهمال به لحاظ تکالیف گرفته شده. چون انسان‌ها مکلفند پس تفویض امر به آن‌ها نشده. که البته مطلب واضحی است. و لکن راجع به معتزله ما در روایات داریم القدریة مجوس هذه الامة، ‌این‌ها قدریه بودند در مقابل جبریه و این‌ها مذهب‌شان مذهب مذمومی بود. و توجیهی که فرق بین مذهب ما در بحث جبر و اختیار با مذهب معتزله دارد همین است که ما معتقدیم که در آنی که انسان اراده فعل می‌‌کند نیاز دارد وجودش تواناییش مختار بودنش به افاضه از جانب حق تعالی.

راجع به آن تفسیر عرفانی لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین که می‌‌گفتند: "اصلا غیر خدا حقیقتا وجود ندارد تا فعلی از او صادر بشود که مجبور بر آن باشد یا مجبور نباشد و لذا این قضیه لاجبر و لاتفویض سالبه به انتفاء موضوع است" این تفسیر عرفانی که بر این اساس است که ما حقیقتا وجودی غیر از حق تعالی نداریم که یک فکر کاملا نادرستی است، گاهی برای اثبات آن به برخی از آیات و روایات استشهاد می‌‌شود. مثلا به آیه و نحن اقرب الیه من حبل الورید، گفته می‌‌شود از رگ گردن به انسان نزدیک بودن، ‌این یعنی وحدت وجود. انصافا خود این آیه شاهد بر مغایرت وجود است، ‌نحن اقرب الیه من حبل الورید غیر از این است که و نحن عین الانسان. این قرب، قرب عالم بودن و قیم بودن خدا است و ولایت خدا هست بر انسان. یا گاهی استشهاد می‌‌شود به برخی از کلمات نهج البلاغة مثل این جمله که مع کل شیء لابمقارنة و غیر کل شیء لابمزایلة. خداوند با هر چیزی هست ولی نه در کنار آن و غیر از هر چیزی هست ولی جدای از آن‌ها نیست. گفته می‌‌شود این هم توجیهی غیر از وحدت وجود ندارد که بگوییم خدا وجود حقیقی است و بقیه اطوار وجود خدا هستند. یا این تعبیر نهج البلاغة که لیس فی الاشیاء بوالج و لا عنها بخارج، نه ولوج کرده است در اشیاء و نه خارج از اشیاء است. به نظر ما این‌ها یک تعابیر عرفی است برای احاطه قیمومیت خدا نسبت به اشیاء و احتیاج اشیاء در وجودشان آنافآنا به خداوند متعال. لااقل با واضحات در عقل و شرع که خالقی داریم مخلوقی داریم، ‌مقتضای خالق و مخلوق داشتن مغایرت بین خالق و مخلوق است، توجیه این روایات همین است که عرض کردیم.

گاهی تعبیر می‌‌شود که وجود ممکنات عین الربط به خدا است، ‌عین تعلق به خدا است مستقل از خدا نیست. ما معنایی برای این تعابیر غیر از این‌که وجود ممکنات بقاءا هم محتاج به افاضه از جانب حق تعالی است معنای صحیح دیگری برایش نمی‌فهمیم. وجود مستقل ندارد یعنی چه؟ انسان وجود مستقل ندارد‌، این معنایش چیست؟ بالاخره یک موجودی است فاعل یک افعالی است اگر مطیع باشد به بهشت می‌‌رود اگر عاصی باشد به جهنم می‌‌رود. به این معنا وجود مستقلی است در برابر وجود خدا. بله به این معنا که وجودش آنافآنا نیاز به افاضه از جانب حق تعالی دارد تعبیر بکنیم که وجود عین الربط است، ‌وجود تعلقی است، ‌شبیه سایه که حدوثا و بقاءا تابع جسمی است که سایه افکنده است و الا معنای دیگری ما برای این تعابیر نمی‌فهمیم.

گاهی برای آن تفسیر عرفانی استشهاد می‌‌شود به این روایت که در توحید صدوق صفحه 306 است: هو فی الاشیاء علی غیر ممازجة‌ خارج منها علی غیر المباینة فوق کل شیء فلایقال شیء فوقه و أمام کل شیء فلایقال له أمام داخل فی الاشیاء لا کشیء فی شیء داخل و خارج منها لا کشیء خارج من شیء. این هم به نظر ما بازگشتش به این است که خداوند مرتبه وجودیش فوق وجود ممکنات است و احاطه دارد بر وجود ممکنات، ‌احاطه عالمیت و قیمومیت بر آن‌ها دارد.

این استدلالی هم که گاهی می‌‌شود که اگر غیر از خدا ما موجود دیگری داشته باشیم وجود خدا محدود به حد می‌‌شود، وجود مطلق نمی‌شود چون وجود مقید می‌‌شود به غیر وجود مخلوقات. جواب این است که خب بشود. مگر کسی گفت وجود مطلق خدا از حیث عدد است؟ وجود واجب الوجود غیر از وجود ممکن الوجود است که از طرف او افاضه شده، این‌که نقص در وجود حق تعالی نیست. خداوند کمال مطلق است و وجود مطلق است یعنی هیچ نقص کمالی ندارد. ‌حتما باید وجودش شامل وجود ممکنات بشود تا نامحدود باشد؟ حتما باشد وجود خدا شامل کارهای زشت و پلید هم بشود؟ تا وجود خدا وجود مطلق باشد.

اشاعره برای مذهب خودشآن‌که یک مذهبی است بر خلاف وجدآن‌که انسان می‌‌بیند که فرق است بین فعل اختیاری او فعل غیر اختیاری او، ‌فرق است بین حرکت دست انسانی که رعشه دارد با حرکت انسانی که در اختیار خودش است، و بر خلاف آیاتی که مفادش عقاب افراد گنهکار است، بر خلاف این‌ها اشاعره که قائل به جبر شدند، تحت تاثیر برخی از ادله لفظیه‌ای بودند که موهم جبر بود. که ما مجموع این‌ها را بر سه قسم می‌‌توانیم تقسیم کنیم:

قسم اول خطاباتی است که راجع به افعال مردم هست و راجع به اراده مردم هست که این‌ها را مستند به خدا می‌‌کند. مثلا و ما تشاؤون الا ان یشاء‌ الله گفته می‌‌شود این معنایش این است که شما هیچ چیز را نمی‌خواهید آن‌جام بدهید مگر این‌که خدا بخواهد، ‌باید اول خدا بخواهد تا شما بخواهید این کار را آن‌جام بدهید. تا خدا نخواهد که شما این کار را آن‌جام بدهید، شما اراده آن‌جام او را پیدا نمی‌کنید. یا در آیه شریفه آمده است که و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا افأنت ان تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله، هیچ نفسی بدون اراده خدا ایمان نمی‌آورد یعنی هر کس ایمان بیاورد خدا اراده کرده که او ایمان بیاورد. یا در یک آیه دیگر هست و الله خلقکم و ما تعملون، ‌نه تنها شما مخلوق خدا هستید افعال شما هم مخلوق خدا است. این مؤید نظر جبر است و الا بناء بر نظر مخالف جبر فعل ما مخلوق خود ما است، ما مخلوق خدا هستیم ولی فعل ما مخلوق اراده خود ما است. و همین‌طور آیه فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی که قتل مشرکین را مستند می‌‌کند به خدا با این‌که به حسب ظاهر مؤمنین مشرکات را کشتند و تیر به طرف آن‌ها پرتاب کردند و لکن آیه می‌‌فرماید شما این را نکشتید خدا این‌ها را کشت، ‌شما به طرف این‌ها تیراندازی نکردید خدا به طرف این‌ها تیراندازی کرد. یا در آیه دیگر می‌‌فرماید یضل من یشاء و یهدی من یشاء. آن کس که گمراه می‌‌شود خدا او را گمراه کرده و آن کس که هدایت می‌‌شود خدا او را هدایت کرده. پس هدایت انسان‌ها و گمراهی انسان‌ها دست خودشان نیست در اختیار خودشان نیست. هم مهتدی مجبور است بر این‌که مهتدی باشد هم شخص ضال و گمراه مجبور است ضال باشد.

البته روایاتی هم از طرق شیعه آمده که ممکن است برخی از جبرها به این روایات استدلال کنند. مثلا در حدیث قدسی این‌گونه آمده: یابن آدم بمشیتی کنت انت الذی تشاء. کافی جلد 1 صفحه 152. یعنی من می‌‌خواهم که تو بخواهی کاری را آن‌جام بدهی، اگر من نخواهم تو آن کار را آن‌جام نمی‌دهی. یا در روایتی از امام کاظم علیه السلام نقل شده: ان لله ارادتین و مشیتین ارادة حتم و ارادة عزم ینهی و هو یشاء و یأمر و هو لایشاء. گاهی خدا نهی می‌‌کند از یک فعلی ولی می‌‌خواهد که آن فعل آن‌جام بشود، ‌گاهی امر می‌‌کند به فعلی ولی می‌‌خواهد آن کار آن‌جام نشود. أ و ما رأیت انه نهی آدم و زوجته ان یأکلا من الشجرة و شاء ذلک و لو لم یشأ ان یأکلا لما غلبت مشیتهما مشیة الله. خدا آدم و حوا را نهی کرد از خوردن درخت ولی اراده کرد آن بخورند. اگر اراده نمی‌کرد آن‌ها بخورند نمی‌توانستند بخورند. و امر ابراهیم ان یذبح اسحاق و لم یشأ ان یذبحه و لو شاء لما غلبت مشیة ابراهیم مشیة الله. حالا این‌جا اسحاق گفته شده یا اسماعیل، خداوند امر کرد حضرت ابراهیم را به ذبح فرزندش، ولی نمی‌خواست که او ذبح کند، اگر می‌‌خواست او ذبح کند فرزندش را نمی‌توانست ابراهیم این کار را آن‌جام ندهد. کافی جلد 1 صفحه 151 و توحید صفحه 60.

ما جوابی که از این قسم اول می‌‌دهیم این است که بر فرض بعض این آیات و روایات یا همه‌اش ظهور در جبر داشته باشد، ‌ما به مقتضای جمع بین این آیات و روایات و بین آیات و روایاتی که دال بر مختار بودن انسان است باید جمع کنیم و از ظهور این آیات و روایات در جبر رفع ید کنیم. آیات و روایاتی داریم که دال بر مختار بودن انسان است. انا هدینا السبیل إما شاکرا و إما کفورا. ما به انسان راه را نشان دادیم حال او شاکر می‌‌شود و از این راهی که ما نشان دادیم می‌‌رود یا کفران می‌‌کند و از این راهی که به او نشان دادیم نمی‌رود. و یا آیاتی که افعال را به خود انسان نسبت داده. مثل آیه می‌‌فرمود فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر. مجرمین به گناه خود اعتراف کردند پس وای به حال این‌ها که اصحاب جهنم هستند. اساسا عقاب شخص بر کاری که در اختیار او نیست و مجبور بر آن است ظلم واضح عقلی است. پس مراد از و ما تشاؤون الا ان یشاء‌ الله این می‌‌شود که اگر خدا نمی‌خواست شما فاعل مختار باشید شما هیچ‌گاه نمی‌توانستید اراده کنید کاری را آن‌جام بدهید، خدا خواسته که شما فاعل مختار باشید و حدوثا و بقاءا فاعل مختار بودن شما به مشیت خدا است.

وانگاهی معنای این‌که انسان فاعل مختار است این نیست که جمیع مقدمات فعل در اختیار او است بلکه به این معنا است که انسان ملجأ و مجبور به ارتکاب فعل حتی بعد از تمامیت مقدمات آن نیست و الا در موارد زیادی مقدمات فعل فراهم نمی‌شود و انسان توانایی آن‌جام فعل را ندارد، ‌مهم این است که بعد از تمامیت مقدمات مجبور به آن‌جام فعل نباشد. پس و ما تشاؤون الا ان یشاء الله، اگر خدا نمی‌خواست مقدمات فعل را فراهم نمی‌کرد شما نمی‌توانستید آن فعل را آن‌جام بدهید.

و لذا آن آیه دیگر که و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله معنایش روشن می‌‌شود. یعنی اگر خدا اسباب توفیق ایمان را فراهم نمی‌کرد شما قادر بر مؤمن شدن نبودید و لکن خدا این اسباب را مثل بعث رسل ایجاد کرد، مردم دو گروه شدند: گروهی به اختیار خودشان ایمان آوردند گروهی به اختیار خودشان ایمان نیاوردند.

آن روایت هم که دارد:‌ نهی آدم و زوجته ان یأکلا من الشجرة و شاء ذلک‌ یعنی شاء ان یکون آدم و زوجته مختارین، ‌خداوند حضرت آدم و حوا را نهی کرد از خوردن از درخت و لکن خواست آن‌ها این کار را آن‌جام بدهند یعنی مقدمات این کار را برای آن‌ها فراهم کرد، آن‌ها را فاعل مختار قرار داد، می‌‌توانست آن‌ها را عاجز کند می‌‌توانست مقدمات فعل را در اختیار آن‌ها نگذارد.

آیه فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم اصلا معنایش این است که غلبه بر مشرکین به امداد غیبی خدا بوده نه این‌که آن کاری که شما کردید مستند به شما نیست. اگر قتل مؤمنین نسبت به مشرکین مستند به مؤمنین نیست، خب قتل مشرکین هم مستند به مشرکین نیست. پس وحشی هم که حمزه را به شهادت رساند فعل وحشی نبود فعل خدا بود. همان چیزی که یزید گفت الله قتله، خدا امام حسین یا علی بن الحسین را کشت. پس آیه مقصودش این نیست که هر فعلی که ما آن‌جام بدهیم مستند به ما نیست مستند به خدا است. پس این همه آیات که فعل را مستند به مردم کرده، ‌الزانی و الزانیة‌ فاجلدوا کل واحد منهما مأة جلدة، پس نعوذ بالله یکی بیاید بگوید و ما زنی هذا الرجل، ‌نعوذ بالله. السارق و السارقة‌ فاقطعوا ایدیهما یکی بیاید و ما سرق. این آیه می‌‌خواهد غلبه این‌ها بر دشمن به امداد غیبی خدا بود. همانی که در آیه دیگر هم هست و لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة.

راجع به یضل من یشاء و یهدی من یشاء هم معنایش این می‌‌شود که خداوند توفیق فراهم می‌‌کند برای انسان و آنی هم که گمراه می‌‌شود خدا مانع گمراه شدنش نمی‌شود. مبادی و مقدمات افعال مردم به دست خدا است نه این‌که مردم ملجأ و مجبورند در هدایت یا ضلالت.

این راجع به این قسم اول. انشاءالله راجع به اقسام دیگر در جلسات آینده بحث می‌‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.